



شعر چیست و ماهیت آن کدام است؟

دکتر رضا ایزدی

غرض از طرح این پرسش، دستیابی به پاسخی است مناسب و فراگیر در تعریف "شعر ناب". در راه حصول به چنین توفیقی که ماهیت شعر کدام است؟ نه تعریف آن، بازشناختی عوامل تأثیرگذارنده بیرونی و عینی و محیطی بر زندگی شاعر از یک سو، و امعان نظر در اندیشه و احساس و عواطف درونی و ساختار روحی و فیزیولوژیک سراینده شعر، که جمعاً بر شعر وی اثر گذارنده اند، از سوی دیگر، پاسخ به این پرسش را دشوار کرده است.

هگل گفته است: "تعریف شعر و بیان اوصاف اصلی آن، مشکلی است که تقریباً تمام کسانی که در این باب سخن رانده اند، از حل آن فرومانده اند." به راستی این عصاره روح و روان آدمی از کدام چشمه جوشان و فیاضی جاری شده که این چنین حیات بخش و تسکین دهنده است؟ این کلمات شورانگیز و موسیقی گونه که چون زمزمه جویباران در بهارانی خرم و طرب افزا گوش جان را نوازش می دهد، از پنجه کدام استاد دردمندی برخاسته است که این گونه شنونده را به فغان آورده و گاه آرام می سازد؟

خاستگاه و منشأ این شور و هیجان از کجاست؟ چگونه می توان به قله رفیع این افسونگر خیال راه جست؟ با چه شیوه و روشی ممکن است پرده از رخ این عروس دلربای آسمان اندیشه و تخیل برگرفت؟ معبد مقدس و باشکوه الهه شعر در کجا قرار گرفته است؟ اصلی را که اکثر نظریه پردازان هنر و زیباشناسی، به خصوص "شعرشناسان" بر آن اتفاق نظر دارند این است که جولانگاه "شعر ناب" و راستین همواره عرصه لایتناهی "خیال" و "عاطفه" و "احساس" است. سه عنصری که در طول همه تاریخ زندگی انسان با او بوده، هیچ زمانی نه "او" را تنها گذارده و نه دست از گریبانش برداشته است.

هگل نیز با تکیه به سه عنصر خیال و عاطفه و احساس می گوید: "غایت هنر در آن است که هرگونه احساس و تمایلات و اشتیاق خفته را بیدار کند؛ در آن ها جان بدمد؛ دل را سرشار کند. هنر می تواند آن چه را که عاطفه انسان در درونی ترین زوایا و ژرفا و امکانات خود دارد، تجربه کند و بیرواند."



**جولانگاہ "شعرناب" و
راستین همواره عرصه
لایتناهی "خیال" و
"عاطفه" و "احساس" است.**

آن چه که هگل دربارهٔ هنر به طور کلی بیان داشته، تقریباً همان هایی است که هرکس از هنر "شعر" به خصوص "شعرناب" توقع دارد. پیش از این اشاره شد که جولانگاہ

"شعرناب"، عرصهٔ پهناور خیال و عاطفه و احساس است. این سه عامل، زیبایی، جلا و ابهام و شکوه پرهیبت "شعر" را مادام که دوران منطق و استدلال و فرمول های علمی قرار گرفته

باشد، حفظ خواهد کرد. ولی چنان چه عقل و منطق پا در این عرصه بگذارد، زیبایی و شکوه و عاطفه برانگیزی و احساس

از بین خواهد رفت و آن چه که باقی خواهد ماند، دیگر از شمول "شعرناب" خارج خواهد شد و "شعر" به نظمی سنجیده

و استوار تبدیل خواهد گشت. مانند بسیار از قصائد محکم و پولادین گروهی از شاعران متقدم پارسی که از لحاظ مهارت و بکارگیری قواعد عروضی، در اوج بوده و از لحاظ احساس و

عاطفه و تخیل به کلی عاری است.

به گفتهٔ کروچه، فرضیه پرداز شعر و هنر، "خاصیت مشخصهٔ شعر، خیالی بودن آن است و به محض این که این صفت خیالی بودن، جای خود را به "تفکرو قضاوت" بدهد، "هنر" از هم فرو

میریزد؛ به این معنا که "شاعر" از "هنر" تغییر ماهیت داده و

از حالت مجذوبی درمی آید و خوانندهٔ آن نیز به یک فرد متفکر

تبدیل می شود.

پایان سخن این که، اصولاً شعر پدیده ای روحانی و برخاسته

از حالتی سراسر جذب، شور، احساس و خیال است. به گفتهٔ

مولانا:

تو مینداز که من شعر به خود می گویم

تا که بیدارم و هشیار، یکی دم نزنم

**"خاصیت مشخصهٔ شعر، خیالی
بودن آن است و به محض این
که این صفت خیالی بودن،
جای خود را به "تفکرو قضاوت"
بدهد، "هنر" از هم فرو می ریزد.**